

## درباره فدرالیسم

از حقیقت، ارگان حزب کمونیست ایران (م ل م)، شماره 3، بهمن 1380  
اخیرا رفیق عبدالله مهتدی رهبر سازمان زحمتکشان انقلابی کردستان (کومله) در گفتگوئی با رادیو پیک ایران که در سایت اینترنتی بروسکه نصب شده است، مسائلی را در رابطه با حل مسئله ملی در ایران و بطور مشخص کردستان، و همچنین در مورد هویت ایدئولوژیک سازمانشان طرح کرده که ما فرصت را مغتنم شمرده و به طرح نظرات خود در قبال برخی از آن موضوعات میپردازیم. در اینجا به 3 موضوع که بی ارتباط با هم نیستند، بسنده خواهیم کرد. اول، در باره ارائه طرحی به نام ساختار فدراتیو دموکراتیک برای ایران. دوم، در باره اینکه چرا کومله از اصطلاح کمونیسم در تعریف جهان بینی و اهداف اجتماعی خود استفاده نمیکند. سوم، کومله از تجربه تشکیل حزب کمونیست چگونه جمعبندی می کند.

پیشاپیش لازم می بینیم یادآوری کنیم که ما بررسی سیاسی سیاستهای و برنامه های کومله را نوعی همیاری سیاسی با آن تلقی میکنیم. کومله از زمره سازمانهای جنبش نوین کمونیستی ایران بود که در دهه 1340 وجود آمدند. [1] اینکه کومله در تلاطمات مبارزه طبقاتی در ایران چه میکند و کجا قرار میگیرد، بسیار مهم است زیرا کردستان و مبارزه علیه ستم ملی اهمیت خاصی در مبارزه [برای سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی ایران دارد. [2]

### طرح فدرالیسم

در این مصاحبه، رفیق مهتدی دبیرکل کومله، به تشریح شعار کومله مبنی بر "ساختار فدراتیو دموکراتیک برای ایران" می پردازد. وی به حق دیدگاه شوونیستی کسانی که طرح فدراتیو کومله را "نژاد پرستانه و فاشیستی" می خوانند افساء میکند. فی الواقع این اتهامات را باید به خود آنان برگرداند. در مقابل تبلیغات عظمت طلبانه فارس، ما کمونیستها پیگیرانه و با صراحت از "حق تعیین سرنوشت ملی" به مثابه حق دموکراتیک تخطی ناپذیر ملل تحت ستم در ایران دفاع میکنیم. [3] "حق تعیین سرنوشت" یعنی اینکه حتی اگر یکی از ملل تحت ستم در ایران خواهان جدائی باشد، این حق را دارد. اینکه استفاده از این حق بد است یا خوب، مساله ای است که باید بطور دموکراتیک و درون خلق مورد بحث و جدل قرار گیرد و مرتجعین و امپریالیستها و شوونیستها در این بحث جائی ندارند. حق تعیین سرنوشت همانند حق زمین برای دهقان بی زمین، مانند حق طلاق برای زنان، مانند حق داشتن مذهب و یا لامذهب بودن، مانند حق آزادی بیان، مانند حق چاپ و نشر، مانند حق اعتصاب برای کارگران، از حقوق دموکراتیک پایه ای مردم ماست. اما نقد ما راجع به نظرات رفیق مهتدی در مورد شعار فدراتیو چیست.

رفیق مهتدی میگوید، "فکر می کنم شعار ایران دموکراتیک و فدراتیو بهترین صورت بندی سیاسی است که می تواند در ایران وجود داشته باشد. باعث می شود که مردم ایران، مردم محلها و مناطق گوناگون در سرنوشت خود دخالت کنند... فکر می کنم که از نقطه نظر منافع مردم کردستان و خواستهای ملی شان هم یک چنین نظام سیاسی هست که به بهترین نحوی در چارچوب ایران این خواستها را متحقق می کند... طیف متنوعی از افکار می تواند موجود باشد که همه طرفدار ایران فدراتیو باشند... خیلی از نیروهای چپ، دموکرات، لیبرال که در پاره ای موارد دیگر اختلاف نظر دارند، همه میتوانند اتفاق نظر داشته باشند که اداره فدرالی برای ایران اداره صحیح تری است هم از نقطه نظر دموکراتیک، هم مشارکت مردم در امور خودشان، هم از نقطه نظر رعایت حقوق خلقهائی که در ایران زندگی می کنند... ساختار فدراتیو برای ایران محتوای نظام سیاسی را هنوز تعیین نمی کند. این شکلش است. کما اینکه نظامهای اجتماعی و سیاسی متفاوت می توانند هم متمرکز غیر فدراتیو و هم فدراتیو باشند."

از این نکته آخر شروع کنیم. ما با این حرف رفیق مهتدی موافقیم که فدرالیسم یک فرم یا شکل

است که طیف گسترده ای از چپ تا لیبرال میتوانند با آن توافق کنند. بنابراین، ما قصد نداریم بدون روشن شدن محتوای طرح کومله، در مورد فرم فدراتیو نظر موافق یا مخالف بدهیم. بدون مشخص شدن محتوای یک ساختار سیاسی، چنین موافقت و مخالفتی امکان ناپذیر و غیر ضروری است. بله، هر طبقه ای میتواند از این شکل استفاده کند. سوالی که داریم این است: محتوای طبقاتی دولت فدرال مورد نظر شما چیست؟

ستم ملی را یک ساختار سیاسی طبقاتی معین بوجود آورده است. ساختار دولت کنونی را که ستمگری ملی یکی از ارکان آن است، از زمان قاجار، قدرتهای استعماری در اتحاد با طبقات ارتجاعی بومی، به زور توپ و تفنگ، بوجود آوردند. سوال اینجاست که چه طبقه ای و طی چه نوع انقلابی میتواند آنها را بین ببرد. تاریخ ثابت کرده است که مساله ملی در تحلیل نهائی یک مساله طبقاتی است. یعنی اینطور نیست که کیفیت و روش حل مساله ملی، برای همه طبقات کردستان (کارگر و دهقان و ملاک و سرمایه دار) (علی السویه است. بهیچوجه اینطور نیست. طبقه کارگر و طبقه ملاک سرمایه دار کردستان دو نقطه نظر کاملاً متفاوت بر سر چگونگی حل مساله ملی دارند. طبقه کارگر خواهان حل کامل و نه ناقص مساله ملی است و روش حل آن سرنگونی دولت حاکم، انجام انقلاب دموکراتیک نوین و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و متحدینش است. مهم است که رفیق مهتدی ماهیت طبقاتی دولت فدراتیو مورد نظرش را روشن کند. ترکیب طبقاتی دولت فدرالی چیست؟ در دولت دموکراتیک فدراتیو مورد نظر کومله چه طبقه ای قدرت سیاسی را در دست دارد؟ و چه طبقاتی از قدرت سیاسی محرومند؟ این دولت فدراتیو دموکراتیک چه ساختار اقتصادی اجتماعی دارد؟

رفیق مهتدی ضمن اینکه بدرستی میگوید شکل فدراتیو شکلی است که برای نظامهای اجتماعی گوناگون قابل استفاده است، طوری از فرم فدراتیو صحبت می کند که انگار این فرم بخودی خود متضمن بسیاری از حقوق مردم است و استقرار آن تحت هر ساختار اقتصادی اجتماعی (منافع مردم کردستان، حق تعیین سرنوشت ملل، حق شراکت مردم در امور مملکت و در امور خودشان، دموکراتیزه کردن ایران و غیره را تامین میکند.

اما این واقعیت ندارد. با بررسی مثالهایی که خود رفیق مهتدی میزند میتوان روشن کرد که شکل فدراتیو در هر جای دنیا که اتخاذ شده "بهترین شکل اداره کشور" برای همه طبقات نبوده است بلکه برای طبقه حاکم بوده است. بنابراین، اگر در ایران قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر و دیگر زحمتکشانش باشد، آنگاه در حکومت فدرالی کردستان، زحمتکشانش کرد صاحب مقدرات خود خواهند شد وگرنه در دولتهای فدرال بورژوائی و فئودالی، موقعیت کارگران و دهقانان و زنان تغییر اساسی نمی کند. چند مثال را که خود رفیق مهتدی هم ذکر میکند بررسی کنیم.

دولت هند دولت فدراتیو است. در چارچوب کشور هند، ملل گوناگون با شدت و ضعفهایی تحت ستم ملی هستند. آن ملل تحت ستمی که ثروتمندتر و پوستشان روشن تر است کمتر نابرابرند. اما اقوامی که از زمان هجوم آریائیها به هند به کم حاصلترین و بدترین زمینها رانده شده اند، هنوز آنچنان فقیر و گرسنه اند که در مزارع موش شکار کرده و میخورند.

پاکستان یک کشور چند ملیتی است و بر پایه ساختار فدراتیو اداره میشود و ساختار دولتی بسیار نامتمرکز دارد. هر ایالت توسط پارلمان محلی و توسط طبقات بورژوا ملاک خود آن ملت اداره میشود. معذالک توده مردم در اداره امور خویش و مملکت هیچ مشارکتی ندارند. نامتمرکز بودن ساختار دولت بهیچوجه متضمن دموکراتیک بودن پاکستان نیست. در این کشور ساختار فدراتیو در واقع ظرف ائتلاف طبقات فئودال سرمایه دار است. چنین ساختاری به بهترین وجهی منافع بخشهای مختلف طبقه بورژوا ملاک پاکستان را برآورده میکند.

در آمریکا دولت فدرالی بر پایه سطح عالی از تمرکز و درهم تنیدگی اقتصادی که در نتیجه رشد سرمایه داری بوجود آمده، قرار دارد و به آن خدمت میکند. با وجود آنکه ساختار فدرالی آن کاملاً با پاکستان متفاوت است، در آنجا یکی از بی شرمانه ترین و شدیدترین ستمهای ملی برقرار است:

ستم ملي بر سپاهان و پورتوريكوئي ها و غيره . آمريكاي فدرال براي حل مساله ملي، ميان مردم بومي آمريكا) كه به سرخيويستان مشهورند ( پتوهاي آلوده به ميكرب طاعون پخش كرد تا با نسل كشي آنان مساله ملي را حل كند . في الحال هم براي حل مساله ملي سپاهان مرتبا زندان ميسازد و سپاهان را در آن جا ميدهد . تقريبا تمام مردان سپاهيويست آمريكا حداقل يكبار در طول عمر خود دستگير ميشوند . سپاهيويستان و لاتينها سي درصد جمعيت آمريكا را تشكيل ميدهند اما شمار زندانيان سپاه و لاتين چند برابر شمار زندانيان سفيد پوست است . ستمگري ملي آمريكا به درون آن محدود نمي شود بلكه آمريكا با لگد مال كردن استقلال و حق تعيين سرنوشت اكثر كشورهاي آسيا، آمريكاي لاتين و آفريقا بزرگترين ستمگر ملي در جهان است . در ضمن قابل توجه است كه در قرن 19 آمريكا شامل ايالتهاي فدرال برده دار) در جنوب (و غير برده دار) در شمال (بود . اين ساختار فدرالي در واقع برسميت شناختن نظام نيمه فئودالي و برده داري در جنوب و نظام سرمايه داري در شمال بود .

از طرف ديگر، قرن بيستم شاهد يك ساختار فدراتيو با ماهيتي كاملا متفاوت از نمونه هائي كه در بالا ذكر كرديم بود .

ساختار فدراتيو جمهوري سوسياليستي شوروي كه پس از انقلاب اكتوبر 1917 برقرار شد، كيفيتا با دولتهاي فدرالي نيمه فئودالي پاكستان و هند، فدرالي برده داري آمريكا، فدرالي سرمايه داري آمريكا متفاوت بود . اين جمهوري فدراتيو، تا قبل از احياء سرمايه داري در شوروي، خصلتي سوسياليستي داشت . يك انقلاب سياسي و اجتماعي سوسياليستي شده بود و طبقه كارگر چند مليتي در همه جا قدرت سياسي را داشت . بهمين جهت حقوق طبقه كارگر و خلقهاي ملل تحت ستم محدود به اينكه طبقات فئودال و بورژواي ملت خودشان بر آنها حكومت كند نشد بلكه همزمان از ستم ملي و ستم طبقاتي رها شدند . از اين مثالهاي تاريخي و معاصر مي بينيم كه روشن كردن محتواي طبقاتي اجتماعي هر دولت فدرالي مساله را كيفيتا متفاوت ميكند . بحث را در چارچوب شكل نگاه داشتن، موجب عدم صراحت و لاجرم گيجي و ابهام ميشود . پس سوال اينجاست كه دولت فدرالي پيشنهاد شده توسط كومله در چارچوب چه نظام اقتصادي و اجتماعي پيشنهاد ميشود؟ محتواي طبقاتي آن چيست؟ آيا براي يك ايران سوسياليستي پيشنهاد ميشود؟ اگر چنين است بهتر است اين مساله را در شعار خود مشخص كنيد .

### **نگاهي به حل مساله ملي از ديگاه دموكراتيك**

تحليل واقع بينانه) ماترياليست تاريخي (از سرچشمه ستم ملي و بررسي تجارب تاريخي ثابت ميكند كه حل مساله ملي در ايران با حل دو مساله عجيب است . يعني حل كامل و نه ناقص مساله ملي در گرو آنهاست : سرنگوني دولت حاكم و استقلال از امپرياليسم . بدون اين دو، برآورده شدن حقوق و منافع خلق كرد و ديگر خلقهاي ايران امكان ندارد .

وقتي ميگوئيم ستمگري ملي يك ركن اساسي قدرت سياسي و اقتصادي حاكم در ايران است، وقتي ميگوئيم كه ستمگري ملي يك ركن اساسي توليد و بازتوليد مناسبات اقتصادي حاكم در ايران است، يعني اينكه حل مساله ملي با درهم شكستن دستگاه دولتي و شكافتن بافت مناسبات اجتماعي اقتصادي حاكم در ايران عجيب است . دو پروسه نيست . بلكه يك پروسه است . از آنجا كه ستمگري ملي داراي اين كاراكثر بشدت سياسي، اقتصادي و اجتماعي است مبارزه عليه آن جبهه اي بسيار مهم براي سرنگوني دولت حاكم و متعاقب آن در هم شكستن مناسبات اقتصادي حاكم در ايران است . دولت و طبقات بورژوا ملاك و اربابان امپرياليست آنها بشدت در مقابل اين مساله خواهند ايستاد . به اين دليل تنها اتحاد سراسري طبقه كارگر و خلقهاي ايران مي تواند به اين مساله پاسخ دهد . اين مساله را با پروسه هاي جدا نميتوان حل كرد . اينطور نيست كه جدا كردن اينها از هم يك كار غير اخلاقي است . مساله آنست كه غير ممكن است . بدون استقلال از امپرياليسم نيز نميتوان مساله ملي را حل كرد . ستمگري و تبعيض ملي توسط

امپریالیسم به دو شکل در کشورهای تحت سلطه تولید و بازتولید میشود: یکم، کارکرد اقتصادی. رشد ناموزون سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در ایران خود بخود میان مناطق متعلق به ملل مختلف شکاف عمیق بوجود می آورد. انباشت سودآور این سرمایه بوروکراتیک (وابسته به آن است که مناطق عظیمی از کشور عقب نگاه داشته شوند تا بتواند کارگران را فوق استثمار کند. اینکه بزرگ مالکی و روابط عشیرتی و فئودالی در مناطق متعلق به ملل تحت ستم برجسته تر و قویتر از سایر نقاط است صرفاً محصول یکرشته تدابیر اداری نیست که به آن ترتیب حل شود. بلکه کارکرد سرمایه داری بوروکراتیک این عقب ماندگی را تولید و بازتولید میکند.

دوم، جدا از اینکه کارکرد اقتصادی موجود این ستم ملی را بازتولید میکند، سیاست عمده امپریالیستها هم مبتنی بر آن است که ثبات سیاسی را در این کشورها از طریق سلطه یک ملت بر ملل دیگر حفظ کنند. افغانستان را نگاه کنید: آمریکا جنگ صلیبی اش را با اتکا به قبائل تاجیک و ازبک و هزاره پیش برد اما یکباره یک پشتون را از آستینش درآورد و بر تخت نشاند و هنوز به دنبال احیاء بخشهایی از طالبان پشتون است. آمریکا در افغانستان دنبال "حق تعیین سرنوشت" نفت و گاز برای خود است و نه حق تعیین سرنوشت ملی برای ملل افغانستان و دموکراتیزه کردن افغانستان.

### **معنای عملی دولت فدرال در چارچوب مناسبات اجتماعی موجود و نظم کنونی جهانی چیست؟**

در جواب به این سوال که: "اگر روزی رژیم در اثر فشار و شرایط اجتماعی فدرالیسم را به مردم بدهد یا در صورت حذف رژیم و بوجود آمدن حکومت دموکراتیک فدرالیسم مطرح شود آیا آن را در هر دو صورت تأیید میکنید؟" رفیق مهتدی می گوید چون ایران پهناور و چند فرهنگی است "غیر ممکنست فقط بتواند توسط یک حکومت مرکزی بوروکراتیک اداره شود و به محلها تفویض اختیارات نشود. ساختار فدراتیو برای ایران پاسخ مناسبی برای چنین وضعیتی است... سرزمینهایی که در استانهای غرب کشور که اکثریتشان کرد و کرد زبانند باید یک واحد اداری را تشکیل بدهند که بتوانند به مثابه یک حکومت فدرال در چارچوب ایران مردم را نمایندگی کنند". بدین ترتیب وی روشن نمی کند که آیا کومله در چارچوب دولت و ساختار اقتصادی اجتماعی موجود نیز ساختار فدراتیو را قبول می کند یا نه.

فرض کنیم که امروز دولت ایران و قدرتهای امپریالیستی صاحب نفوذ در ایران ساختار فدراتیو برای ایران را قبول کنند و به اجراء بگذارند. بنظر ما چنین چیزی غیر محتمل است. اما فرض کنیم که قبول کنند. چنین پروژه ای فقط برای اهداف زیر ارائه خواهد شد: یکم، ایجاد یک پایه جدید برای ائتلاف طبقات بورژوا ملاک ملل اکثریت و اقلیت. دوم، استحاله و ادغام جنبش ملی انقلابی که محصول چند دهه مبارزات روشنفکران و خلقهای ملل تحت ستم است. تبدیل برخی از روشنفکران انقلابی ملل تحت ستم به خدمه نظام و ترور برخی دیگر و منفعل و سرخورده کردن بقیه. سوم، فدراتیو کردن فقر و عقب ماندگی مناطق ملل تحت ستم در ایران. دست نخورده گذاشتن مناسبات اقتصادی و اجتماعی، دهقانان را در انقیاد، کارگران را در چنگال فقر و فوق استثمار، زنان را در چنبره مخلوط طاقت فرسائی از قیود فئودالی و عشیره ای و سرمایه دارانه رها خواهد کرد. همان مناسبات قبلی بازتولید خواهد شد با این تفاوت که دیگر تقصیر را هم نمیتوان به گردن دولت مرکزی انداخت. اتفاقاً روشنفکران افغانستانی نیز طرحهایی مبنی بر ساختار فدراتیو بر پایه مدل آمریکا میدهند. اما در واقعیت امر آنچه که میتواند اجرا شود همان چیز است که تا قبل از سرنگون شدن ظاهر شاه) تا قبل از سال 1352 یا 1973 (برقرار بود: فدرالیسمی متکی بر ساختار قبیلوی. کاملاً غیر بوروکراتیک و دموکراتیک. اما برای کی؟ برای سران قبائل مناطق مختلف.

رفیق مهتدی صحبت از آن میکند که ساختار فدراتیو عدم تمرکز ایجاد کرده و از دخالتگری بوروکراتیک حکومت مرکزی کم میکند. واقع بینانه نگاه کنیم، آیا از زمان تاسیس حکومت کردی در کردستان

عراق بر بوروکراسی ناظر بر زندگی کردها اضافه نشده است؟ حکومت کردی مرتبا باید خود را با منافع و تمنیات دولتهای منطقه ای مانند جمهوری اسلامی ایران، ترکیه و حتی عراق منطبق و سازگار کند. در برخی مواقع باید علیه منافع ملی کردهای ایران و ترکیه حرکت کند تا این تمنیات را برآورده نماید. اینها واقعیات جهان کنونی است. واقعیاتی که از آن دو نتیجه گیری را میتوان کرد: برای حل کامل ستم ملی، سرنگونی دولت ارتجاعی و استقلال از امپریالیسم الزامی است. یعنی یک انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی لازم است. هر نیم گامی به صفر و منفی منتهی خواهد شد. این را ما نمیگوئیم. این را واقعیات تاریخی جهانی میگویند. وگرنه ما طرفدار نیم گامها و نیم بهبودهای واقعی هستیم. اما مخالف آن هستیم که عوض شدن شکل های ستم را پیشرفت بنامیم.

نمونه فلسطین را نگاه کنیم. امروز که چیزی از "حکومت خودگردان فلسطین" برجای نمانده است. فعلا فرض میکنیم که یکسال پیش است و هنوز چیزی از آن موجود است. تحت این حکومت خودگردان روزنامه های فلسطینی، کلوبهای جوانان و سازمانهای زنان و غیره توسط سه اتوریته دولتی کنترل میشوند و در صورت تخلف از سوی سه ارگان قدرت دستور توقیفشان صادر میشود: دولت اسرائیل، سازمان سیای مستقر در فلسطین که طبق قراردادهای رسمی قیمومیت حکومت خودگردان فلسطین را عهده دار است، حکومت خودگردان فلسطین که یک نوع فدرالیسم تحت حاکمیت حکومت استعماری اسرائیل است.

### **طرح فدرالی در چارچوب نظم کنونی جهان چه مناسبات سیاسی را تحمیل میکند**

رفیق مهتدی در مصاحبه خود یک بار روشن کرده است که ایجاد ساختار فدراتیو را منوط به "فدرالی رفتن جمهوری اسلامی" می کند. اما لازم است توجه کنیم که دست به دست شدن رژیم مساوی با سرنگونی دولت نیست. این مساله را هم در تجربه انقلاب 57 ایران دیدیم و هم اخیرا در جریان عوض شدن رژیم طالبان در افغانستان.

دنبال کردن طرح فدراتیو در غیاب انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی، لاجرم سیاست مختص به خود یعنی وارد بده بستن شدن با دولت حاکم و قدرتهای امپریالیستی را تحمیل می کند. اما دول مرتجع و قدرتها برای "دادن" چیزی، چیزهایی نیز برای ستاندن میخواهند. در مقابل وعده و وعید آنها از نیروهای انقلابی و مترقی یک ملت تحت ستم می خواهند که عملا به صورت طبقه ارتجاعی حاکم بر آن ملت در آیند و آن را بر پایه منافع دولت حاکم و نظم امپریالیستی اداره کنند. کم نبودند نیروهای انقلابی یک ملت تحت ستم که در این طاس توهم لغزیدند و به این ترتیب ضربات مهمی به جنبش خلق خود زدند. شاید تجربه کردستان عراق و حکومت خود گردان فلسطین بیشتر مسئله را روشن کند تا مثال حکومتهای فدرال در آلمان و آمریکا و سوئیس. بیش از 11 سال از عمر حکومت کردی میگذرد. واقعا این حکومت غیر از اینکه برای عده ای بورژوا-ملاک سود داشته، برای توده های پرولتر و زحمتکش چه چیزی غیر از فقر و فلاکت به بار آورده است؟ فاجعه ای که "پروسه صلح" برای مردم فلسطین به بار آورده است عبرت انگیز است. ببینید جنبش ملی فلسطین به رهبری عرفات چه داد و چه گرفت؟ از حق مردم فلسطین بر هشتاد درصد سرزمینهای فلسطین که در سال 1948 تروریستهای اسرائیلی بزور تفنگ دزدیدند دست کشید؛ حق چهار میلیون فلسطینی پناهنده به بازگشت به روستاها و شهرهای اجدادیشان را کان لم یکن اعلام کرد؛ انتفاضه اول را خاموش کرد؛ چریکهای فلسطینی را به پلیسهای دست پرورده سازمان سیا تبدیل کرد. در عوض همه اینها، "حکومت خودگردان فلسطینی" را گرفت که فقط 20 درصد سرزمینهای اشغالی را در بر می گیرد. این "حکومت خودگردان" یا "اتوریته فلسطینی" آنقدر به لحاظ ملی تحقیر آمیز و به لحاظ دموکراتیک ننگین است که بهتر است هیچ ملت تحت ستمی آرزوی اینگونه "خودگردانیها" را نکند. برای اینکه به گروه عرفات و اطرافیانش این "اتوریته" را بدهند، عرفات قبول کرد که سازمان سیا افرادش را تعلیم دهد تا پلیس مردم فلسطین شوند. میان باند "اتوریته فلسطین" و صهیونیستهای گردن

کلفت، سرمایه گذارهای مشترک بین المللی ترتیب دادند که در سرکوب مردم فلسطین منافع اقتصادی عمیق و بهم پیوسته داشته باشند. در سرزمین تحت حکومت خودگردان آنقدر مناطق یهودی نشین در واقع پادگانهای اسرائیلی (ساختند که هر فلسطینی برای عبور از یک خیابان به خیابان دیگر باید به سربازان اسرائیلی برگه عبور نشان دهد. این معامله ننگین و ستمگرانه برای مردم فلسطین غیر از رنج و تحقیر چیزی بار نیاورده است. زمانی بود که جنبش فلسطین تمام مردم کشورهای عربی و خاورمیانه را در دفاع از خود به حرکت در میآورد. اکنون رهبری جنبش ملی فلسطین آنقدر معامله های ننگین کرده که مردم این مناطق را هم حیرت زده و سرخورده کرده است. حتی لبنانیها که زمانی پشت جبهه مبارزات مسلحانه جنبش فلسطین بودند میگویند شما به سی خود، ما به سی خود.

مرتجعین و امپریالیستها با وادار کردن جنبشهای ملی به اینگونه معاملات آنها را از ماهیت مترقی شان تهی کرده و با وعده و وعید لجن مال میکنند، از خلقهای دیگر جدایش میکنند و شهرت و محبوبیتی را که در نتیجه مبارزه عادلانه بدست آمده از میان میبرند. در چارچوب دول و نظم موجود جهانی - که امپریالیسم بر آن به لحاظ اقتصادی و سیاسی و نظامی - حاکم است حقوق دموکراتیک ملل تحت ستم لگد مال میشود و هیچ استثنائی در آن نیست. این ما را فقط به یک نتیجه گیری میرساند که حقوق ملل تحت ستم تنها با سرنگون کردن این دول و گسست کردن از چارچوب نظم امپریالیستی تحقق پذیر است. ما مخالف عقب نشاندن دولت ارتجاعی قبل از سرنگونی اش و تحمیل برخی خواسته ها از طریق مذاکره، نیستیم. اما هیچ قدرت ارتجاعی با خلقی که قدرت مستقل نظامی، سیاسی و اقتصادی ندارد وارد مناسبات برابر نمیشود. دول مرتجع، رهبران جنبش های ملی را به مذاکره دعوت نمیکنند. بلکه همانطور که از ترور دکتر قاسملو و شرفکندی دیدیم، به مسلخ میبرند. دولتهای امپریالیستی رهبران جنبشهای ملی را به مذاکره که خیر بلکه به قمار دعوت میکنند. همانطور که در مورد "مذاکرات صلح فلسطین" دیدیم. میگویند اول اعتباری را که از دهها سال مبارزه عادلانه ملی کسب کرده اید تبدیل به ژتون کنید و بعد بیاید سر میز قمار بنشینید. گرداننده ی قمارخانه هم خودشان هستند. وقت آنست که خلقهای جهان به اینها بفهمانند که بعضی چیزها را نمیتوان وارد بازار جهانی معامله و سود کرد.

### چگونه میتوان از کمونیسم دفاع نکرد

رفیق مهتدی در مصاحبه خود به یک نکته مهم دیگر نیز می پردازد. وی در جواب به این سوال که آیا سازمان وی از کلمه کمونیسم استفاده میکند یا نه جواب می دهد: "خیر و بدلائل متعدد". او ضمن تاکید بر اینکه کومله یک سازمان مارکسیست و سوسیالیستی است، میگوید، "علتش این است که اصطلاح کمونیسم اصطلاحی بود که اردوگاه شرق استفاده می کرد. تمام اردوگاه شرق از نظر ما نظام غیرقابل قبول بود. به دلایل متعدد. اولاً، آنطور که خودشان ادعا می کردند آنرا یک نظام سوسیالیستی که بر مبنای یک جامعه عادلانه استوار است، نمی دانستیم. ثانیاً آنها را جوامعی بسیار غیر دموکراتیک می دانستیم. ثالثاً، سیاست خارجی آنها مورد اعتراض جدی ما بود. ما خواستار این نیستیم نامی، اصطلاحی، مفهومی را بکار بریم که در طول تمام قرن بیستم با نظام شوروی، بلوک شوروی تداعی می شد. ما نمی خواهیم با این نظام تداعی شویم. این دلیل ساده اش است. ما بدلائل متعدد این نظام را قبول نداشتیم. و چه دلیل دارد این اصطلاح را که در اذهان بشریت با این پراتیک شناخته می شود بکاربریم. اگر بحث بر سر سوسیالیسم، الغای مناسبات سرمایه داری است این را کماکان مناسب ترین برای ایران و جامعه بشری می دانیم".

رفیق مهتدی می گوید یکی از دلایل ایشان برای استفاده نکردن از اصطلاح کمونیسم آنست که شوروی سابق نیز خود را "کمونیست" مینامید. بنظر ما موضع وی نادرست و متناقض است. اولاً، با این استدلال رفیق مهتدی از اصطلاح مارکسیسم و سوسیالیسم هم نباید استفاده کند چون شوروی خود را مارکسیست و سوسیالیست هم مینامید. اصلاً نام شوروی، "اتحاد جماهیر شوروی"

سوسیالیستی "بود. ثانیاً، بخش مهمی از احزاب حکومتی در کشورهای امپریالیستی اروپا نامشان "سوسیالیست" است. حزب سوسیالیست فرانسه، حزب سوسیال دموکراسی آلمان و غیره. از جنگ اول جهانی به این سو این احزاب تحت نام "سوسیالیسم" نظام سرمایه داری استعماری و امپریالیستی اروپا را اداره کرده اند. حزب سوسیال دموکرات آلمان در جنگ جهانی اول از جنگ بورژوازی آلمان حمایت کرد و فعالانه انقلاب سوسیالیستی آلمان را سرکوب کرد. این حزب با سرکوب کارگران انقلابی و کمونیستها و هموار کردن قتل رهبرانی مانند روزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنخت سرمایه داری آلمان را از بحران مرگ نجات داد. بخش مهمی از نژادپرستان و فاشیستهای اسرائیل در "حزب کار" به اصطلاح سوسیالیست جمع اند و علناً پاکسازی قومی فلسطینیها را جزو افتخاراتشان می شمارند. بالاخره اینکه همه این امپریالیستها و مرتجعین در انترناسیونال سوسیالیستی دوم عضو هستند. با این حساب شما از اصطلاح سوسیالیسم هم نباید استفاده کنید.

موضع رفیق مهتدی در مورد اینکه شوروی و کشورهای بلوک شرق نظامهای ناعادلانه ای بودند درست است. کشورهای "بلوک شرق" و در راستای شوروی با وجود آنکه نام سوسیالیسم را یدک می کشیدند جوامع سرمایه داری بودند. البته با این موضع رفیق مهتدی که شوروی "در تمام قرن بیستم" جامعه ای ناعادلانه بود را قبول نداریم. زیرا واقعیت ندارد. طبقه کارگر شوروی با پیروزی انقلاب اکتبر موفق شد سوسیالیسم را در آن کشور جایگزین نظام سرمایه داری کند. اما پس از کودتای خروشچف در میانه دهه 1950 سرمایه داری در آن کشور احیاء شد. به این ترتیب شوروی به یک کشور سرمایه داری تغییر ماهیت داد و تبدیل به یک قدرت سرمایه داری امپریالیستی شد. با وجود آنکه سرمایه داری در شوروی احیاء شده بود اما این کشور تا زمان سقوط بلوک شرق و تجزیه شدن از نام سوسیالیسم استفاده میکرد و خود را شوروی سوسیالیستی می خواند. این مساله برای کمونیستهای جهان مشکل آفرین بود. برای حل این مساله، جنبش نوین کمونیستی ایران همراه با جنبش کمونیستی بین المللی که در آن زمان تحت رهبری مائو بود، اعلام کرد که این کشور یک کشور سوسیال امپریالیستی است. یعنی در نام سوسیالیست اما در عمل و واقعیت سرمایه داری امپریالیستی است. از زمان بنیانگذاری مارکسیسم در 150 سال پیش توسط مارکس و انگلس جریانات مختلف بورژوائی سعی کرده اند تحت نام دفاع از "کمونیسم" آن را از محتوا تهی کرده و قلب ماهیت دهند. مبارزه علیه اینان و دفاع از کمونیسم بخش لاینفک مبارزه طبقاتی است. ایدئولوژی عامل تعیین کننده ای در مبارزه طبقاتی و در مبارزه طبقات برای کسب قدرت سیاسی است. برای همین امپریالیستها و مرتجعین با تمام قوا ایدئولوژیهای اسارت بار خود را در میان خلق تبلیغ و ترویج میکنند و همزمان از مارکسیستها میخواهند که از خود ایدئولوژی زدائی کنند. در اوضاع کنونی ایران و جهان کمونیستها باید مصرانه تر از همیشه بر این حقیقت تاکید کنند که کمونیسم تنها ایدئولوژی رهائی بخش عصر ماست. طبقه کارگر در هر نقطه جهان باید محکم به ایدئولوژی خود یعنی کمونیسم بچسبد و بدون تزلزل آن را در میان تمام خلق اشاعه دهد. کمونیسم نه تنها یک سیستم ایدئولوژیک بلکه نظام اجتماعی نوین است که با هر نظام اجتماعی دیگر تفاوت دارد و کاملترین، مترقی ترین، انقلابی ترین و منطقی ترین سیستمی است که تاریخ بشر تا کنون به خود دیده است. مهمتر از آن اینکه مدتهاست زمان برقراری چنین نظامی در جهان رسیده است اما مانع عمده ای مقابل استقرار آن قرار دارد. این مانع عمده قدرت سیاسی و نظامی سرمایه داری جهانی است. کمونیست و حزب کمونیست بودن یعنی در هر کشور و در جهان برای برداشتن مانع مزبور خط و نقشه داشتن و مبارزه کردن. کمونیستها موظفند جبهه های گوناگون مبارزات حق طلبانه (مانند مبارزه علیه ستم ملی (را طوری هدایت کنند که به این شاهراه متصل شود. از اینجا میرسیم به نگرش رفیق مهتدی در باره تجربه کومله در تشکیل "حزب کمونیست ایران" به سال 1362.

## حزب کمونیست

در این مصاحبه رفیق مهتدی میگوید تشکیل حزب کمونیست ایران توسط کومله اشتباه بود و آنرا چنین مستدل می کند: "در اساس شرایط تشکیل چنین حزبی در واقع فراهم نبود. این تشکیلات هیچوقت صورت واقعیت به خود نگرفت. مانند کومله در کردستان این حزب در نقاط دیگر نتوانست يك صدم این موقعیت را پیدا کند... از وقتی که کومله از حزب کمونیست ایران جدا شده ما یکبار دیگر با موج وسیع اقبال توده ای مواجه شده ایم. چه محکمی بهتر از تجربه برای صحت نظریات مقابل هم. در تجربه ثابت شد که جدا شدن کومله از حکا مجددا باعث رونق کومله شده است".

به نظر ما رفیق مهتدی این تجربه را درست جمعبندي نمی کند. از ابتدای تشکیل این حزب، ما آن را نقد کردیم. اما نه به این دلیل که مبتکرین این تلاش خواهان تشکیل يك حزب کمونیست در ایران بودند. چنین خواستی درست و بجا بود. نقد ما به آن حزب در رابطه با خط ایدئولوژیک و سیاسی غلطی بود که آن حزب اتخاذ کرد. خط آن حزب سرچشمه مشکلاتی بود که گریبانگیر آن شد. مساله باید در اینجا بررسی شود و نه در هیچ کجای دیگر. خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح تعیین کننده ترین پیش شرط ایجاد يك حزب کمونیست انقلابی در هر کشور است. احزاب کمونیست را با کمیت آنان نمیتوان سنجید. کما اینکه احزاب رویزیونیست جهان غالبا پر عده هستند. احزاب کمونیست انقلابی در تلاش برای هدایت انقلاب از میان پیچ و خمهای ناگزیر، در میان طبقه کارگر و خلق ریشه میدوانند، نفوذ پیدا میکنند و از کوچک به بزرگ تبدیل میشوند. اتفاقا حزب کمونیستی که کومله و سهند ایجاد کردند در بدو تاسیس بسیار قوی بود. زیرا بسیاری از اعضا و کادرهای سازمانهای مختلف خط3 و جریان فدائی به این حزب پیوستند. هر يك از این مبارزین دارای تجارب انقلابی و نفوذ و پایه در میان توده های مردم در نقاط مختلف ایران بودند. همه را در اختیار این حزب گذاشتند و کومله برای اولین بار تبدیل به يك حزب سراسری شد. اما حزب کمونیست ایران نتوانست از این نیروی انقلابی عظیم برای سازمان دادن انقلاب سراسری بهره بگیرد. زیرا خط ایدئولوژیک و سیاسی آن غلط بود. خط غلط موجب آن شد که در مقابل پیچیدگیهای انقلاب و افت روحیه انقلابی، و چرخش در اوضاع جهانی، دچار بحران شده و تضعیف شود. مسیر انقلاب بطور اجتناب ناپذیر پیچیده، سخت و طولانی است. احزاب بزرگ در گیر و دار این پیچ و خمها با اتخاذ خط غلط دچار شکست میشوند و کوچک میشوند.

بنابراین داشتن خط ایدئولوژیک سیاسی صحیح تعیین کننده است. اما مساله فقط این نیست. گاه ارتجاع بسیار قوی می شود و تناسب قوای نامساعد مانع از گسترش سریع احزاب انقلابی میشود. شکست انقلاب موجب افت روحیه انقلابی شده و این نیز مانع گسترش احزاب انقلابی میشود. هر حزب کمونیستی باید آماده باشد که چنین دوره هائی را با استواری و بدون منحرف شدن از منافع درازمدت طبقه کارگر و خلق طی کند. امروز ما در سراسر ایران و بخصوص کردستان مواجه با اوجگیری روحیه مبارزاتی در میان قشرهای متفاوت خلق هستیم. این یکی از دلایل است که بقول رفیق مهتدی، کومله "یکبار دیگر با موج وسیع اقبال توده ای مواجه شده" است. در چنین شرایط هر حزب دیگری که فعالانه وارد میدان سیاست شود مطمئنا بخشی از پایه اجتماعی خود را بسیج می کند؛ و نباید چنین درکی را القاء کرد که استقبال توده ای از کومله بخاطر این است که از نام حزب کمونیست استفاده نمیکند.

اگر کومله میخواهد در جبهه مبارزه علیه ستمگری ملی افق و منافع زحمتکشانش کردستان را نمایندگی کند باید سیاست و نقشه ای سراسری برای سرنگونی دولت طبقات ارتجاعی وابسته به امپریالیسم در ایران داشته باشد. در فقدان چنین چارچوب و چشم انداز گسترده ای، سیاست ها و نقشه های کومله برای هدایت مبارزه علیه ستمگری ملی لاجرم در افق و چارچوب تنگ ملی گرایی طبقات دیگر گرفتار خواهد آمد. نیات مهم است اما سیاست راه خود را میرود.

**در پایان يك تاکید دیگر بر دیدگاه کمونیستی بر سر مساله ملی**



کمونیسته‌ها ملت ندارند. طبقه کارگر ایران يك طبقه واحد جهان وطن یا انترناسیونالیست است. يك طبقه واحد فراملی است. وقتی میگوئیم طبقه کارگر ایران چند ملیتی است منظورمان آن است که منشاء کارگران ایران از ملل گوناگون است. این طبقه کارگر با دولتهای ارتجاعی متفاوت روبرو نیست. با يك طبقه بورژوا ملاکان وابسته به امپریالیسم و دولت آنها روبروست که باید سرنگونش کند. آن بخش از طبقه کارگر ایران که در کردستان است نمیتواند برنامه مستقل سیاسی خود را داشته باشد. نمیتواند فقط برای رفع ستم ملی در کردستان مبارزه کند. بلکه مانند همه بخشهای طبقه کارگر ایران دارای يك برنامه سراسری و چشم انداز سراسری است. وظیفه سیاسی مرکزیش سرنگونی دولت حاکم و برقراری دولت خودش در وحدت و ائتلاف با دهقانان و خلقهای تحت ستم است. این نبرد دارای جبهه های گوناگون است. یکی از این جبهه ها مبارزه علیه ستمگری ملی در مناطق ملل اقلیت است. برای کارگر سیاسی و آگاه کرد نیز جبهه مبارزه علیه ستم ملی در کردستان یکی از جبهه های نبرد سراسری است.

### توضیحات

سازمانهای جنبش نوین کمونیستی در خط کشی با احیاء سرمایه داری در شوروی و فرمیسم حزب توده شکل گرفتند، حامی [1] مائو و چین سوسیالیستی بودند. اگر بخواهیم به تاریخ رجوع کنیم، اختلافات اساسی ما با کومله عمدتاً بر سر قبول و انکاء به تمام بدنه علم مارکسیسم تا آخرین مرحله تکاملی اش (یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم)، بر سر رسالت طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک، جایگاه مساله ملی و ارضی - دهقانی در این انقلاب، و استراتژی نظامی طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی، بوده است. این اختلافات مهم لاجرم به اختلاف بر سر نگرش به مساله ملی و حل آن نیز منجر می شد. حزب ما در "برنامه و اساسنامه" خود و پیش از آن در اسناد متعددش در زمینه مساله ملی و سیاست کمونیستها با صراحت تحلیل، خط و برنامه خود را پیش گذاشته است.

در قبال مساله ملی، در سازمانهای منتسب به جنبش کمونیستی ایران همواره خطوط و راه حلهای متفاوتی بوده و لاجرم بر سر این [2] اختلافات مباحثاتی نیز در گرفته است. این مباحث بخشی از تاریخچه مبارزات خطی در جنبش کمونیستی ایران است. آگاهی به این اختلاف نظرات و مباحثات برای نسل جدیدی که امروز پا به میدان سیاست انقلابی میگذارد و میخواهد از چند و چون خط کمونیستی در زمینه مساله ملی و راه حل آن و تجارب جنبش کمونیستی بین المللی در باره این مساله آگاه شود، واجب است.

. به برنامه حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) منتشره به سال 1380 رجوع کنید [3]